

تبیین ضرورت وجود امام بعد از پیامبر (ص)

رجب اکبرزاده*

استادیار کلام اسلامی، دانشگاه پیام نور، کرمانشاه
(تاریخ دریافت: ۸۹/۸/۸، تاریخ تصویب: ۸۹/۹/۱۵)

چکیده

دین مبین اسلام بر دو ویژگی جهانی بودن و خاتمیت استوار است و اقتضای این دو خصلت این است که از هر جهت، زمینه رسیدن به آن اهداف فراهم شود. یکی از مؤلفه‌های بزرگ رسیدن به آن اهداف، با توجه به انقطاع وحی و نبوت، جانشینی پیامبر عظیم‌الشان اسلام است؛ که مفسر و مبین کتاب الهی و معجزه جاودان پیامبر آخرالزمان و سکان‌دار هدایت بشریت باشد. در بیانات رسول مکرم اسلام، عترت پیامبر، به عنوان عدل قرآن و یکی از دو بال رسیدن به اهداف فوق معرفی شده است؛ لذا علی‌رغم تأکید قرآن و تلاش پیامبر بر روشن شدن مسئله جانشینی وی، قضیه امامت با توجه به دسیسه‌هایی که در صدر اسلام به وجود آمد، از مسیر خود منحرف و در عرصه‌های سیاسی و کلامی، بحث از امامت تبدیل به مسئله‌ای جنجالی و اختلافی شد. این اختلاف‌ها صدمه‌های جبران‌ناپذیری بر پیکره اسلام وارد و آن را از مسیر اصلی خود منحرف کرد؛ تا جایی که امروزه بعد از گذشت چهارده قرن از ظهور آخرین دین الهی، به‌خاطر همان اختلاف‌های صدر اسلام، امت اسلام به هفتاد و دو ملت تقسیم شده است. اینجا ضرورت وجود امام و وحدت مسلمانان، حول کلمه واحده، مشخص می‌شود.

کلیدواژه‌ها: امامت، ضرورت وجود امام، قاعده امکان اشرف، قاعده لطف، جانشین پیامبر.

* E-mail: rajab.akbarzadeh@yahoo.com

مقدمه

امروزه نخستین مسئله در بین مسلمانان، ضرورت امامت و رهبری بعد از رسول خدا (ص) در جامعه است؛ اینکه: آیا اصولاً وجود امام و رهبر در جامعه بشری ضرورت دارد یا خیر؟ بر فرض ضروری بودن آن، آیا در همیشه تاریخ ضرورت دارد یا در دوره‌های خاصی؟ بر فرض که همیشه ضرورت داشته باشد، آیا ضرورت شرعی دارد یا عقلی؟ و بر فرض که ضرورت عقلی داشته باشد، آیا بر خداوند واجب است نصب امام و یا بر انسان‌ها واجب است انتخاب رهبر؟ و خلاصه، رهبری جامعه انتخابی است یا انتصابی؟

ما در این مقاله سعی نموده‌ایم با بررسی دیدگاه اجمالی همه فرق اسلامی و سپس دیدگاه شیعیان امامیه، اقوال مطرح شده را بیان نماییم تا انتخاب قول صحیح و حق به عهده خوانندگان باشد.

امامت در لغت و اصطلاح

امامت در لغت از ماده (ا-م-م) به معنای قصد (ابن منظور، ۱۴۰۵: ج ۱، ۲۱۲) یا قصد با توجه خاص است؛ و نیز به معنای پیشوا و پیشرو (صدری افشار، ۱۳۸۸: ج ۱، ۳۴۶-۳۴۷، ذیل «امامت»)، مقتدا، قیم، مصلح، الگو، راه اصلی و راهنما (ابن منظور، ۱۴۰۵: ج ۱، ۲۱۳-۲۱۵، ذیل «امم»)، یا کسی یا چیزی که مورد پیروی واقع می‌گردد؛ انسان باشد یا کتاب یا چیزی دیگر؛ به حق باشد یا باطل (راغب اصفهانی، ۱۳۶۲: ۸۷، ذیل «ام»). بنابراین، «امام کسی است که در کارها به او اقتدا می‌شود، و پیامبر (ص) پیشوای پیشوایان و خلیفه او پیشوای مردم و قرآن، امام مسلمانان است» (ابن فارس، ۱۴۰۴: ج ۱، ۲۸).

در قرآن کریم واژه امام به صورت مفرد و جمع در ۱۲ مورد استعمال شده است و همان‌گونه که در مورد انسان به کار رفته، بر برخی کتاب‌های آسمانی نیز اطلاق شده است؛ چنان‌که قرآن کریم در مورد حضرت ابراهیم فرموده است: **انی جاعلک للناس اماما** (بقره: ۱۲۴). و یا درباره تورات فرموده است: **و من قبله کتاب موسی اماما و رحمته** (هود: ۱۷) (پیش از قرآن کتاب موسی به عنوان پیشوا و مایه رحمت نازل گردید). در جای دیگر، لوح محفوظ امام نامیده شده است: **و کل شیء احصیناه فی امام مبین** (یس: ۱۲) (هر چیزی را در امام مبین لوح محفوظ) برشمرده‌ایم).

در اصطلاح کلامی، معانی متعددی از این واژه ارائه شده که شایع‌ترین آن، ریاست و رهبری عمومی جامعه در امور دین و دنیاست (جرجانی، ۱۳۷۰: ج ۸، ۳۴۵؛ همو، ۱۴۱۲: ۱۶). نمونه‌هایی از این تعاریف به شرح ذیل می‌باشد:

امامت، رهبری عمومی دینی است که دربرگیرنده ترغیب مردم به آنچه مایه حفظ مصالح دینی و دنیوی آنهاست، و بازداری آنان از آنچه مایه زیان آنهاست، می‌باشد (طوسی، ۱۹۸۹: ۱۰۸).

امامت، ریاست عمومی و بالاصاله در امور دین و دنیاست (البحرانی، ۱۴۰۶: ۱۷۴).

امامت عبارت است از جانشینی پیامبر (ص) در برپاداشتن دین، به گونه‌ای که پیروی او بر همه امت واجب است (جرجانی، ۱۳۷۰: ج ۸، ۳۴۴).

امامت، رهبری عمومی در امر دین و دنیا، به عنوان جانشینی پیامبر (ص) است (تفتازانی، ۱۳۷۰: ج ۵، ۲۳۲).

امامت، رهبری عمومی و بالاصاله در امور دین است (حمصی رازی، ۱۴۱۲: ج ۲، ۲۳۶).

مقصود از قید «بالاصالة» در برخی تعاریف یادشده، احتراز از ریاست و رهبری نیابتی از طرف امام است؛ مانند نواب خاصه و عامه در عصر غیبت.

امامت از اصول است یا فروع؟

از نظر شیعه، امامت از اصول عقاید دینی است و در امتداد نبوت قرار دارد؛ ولی نظریه مشهور میان اهل سنت، این است که امامت از فروع دین می‌باشد؛ چنان‌که قاضی عضالدین ایجی گفته است: «هی عندنا من الفروع؛ از نظر ما امامت از فروع دین است» (مقدس اردبیلی، بی تا، الف: ۳). تفتازانی نیز گفته است: «و احكامه فی الفروع؛ احكام امامت از فروع دین است» (تفتازانی، ۱۳۷۰: ج ۵، ۲۳۲).

متکلمان شیعه در این باره گفته‌اند: «امامت از اصول دین است نه از فروع دین که مربوط به افعال مکلفین است. زیرا امامت، ریاست و رهبری دینی و دنیوی عموم مکلفین است به دستور خداوند و پیامبر او، و از این نظر همانند نبوت است. در این صورت درست نیست که آن را از فروع عملی دین بدانیم» (مقدس اردبیلی، بی تا، ب). دلیل این مدعا، روایت پیامبر اکرم (ص) است که از طریق شیعه و اهل سنت به صورت متواتر نقل شده است، که فرمود: «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة؛ هرکس از دنیا برود و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است»؛ زیرا جاهل به مسئله فرعی، اگرچه از واجبات باشد، مردنش مردن زمان جاهلیت نیست و ندانستن آن،

قدحی در اسلام شخص وارد نمی‌سازد. دلیل دیگر اینکه اگر از فروع دین بود، می‌بایست تقلید در آن جایز باشد، پس هر فردی می‌تواند به امامت فرد دیگری معتقد شود و او را امام خویش بداند و از او پیروی کند، و نباید کسی را بر این کار مذمت و نکوهش کرد؛ با اینکه نادرستی این مطلب آشکار است. گرچه برخی از علمای اهل سنت، مانند قاضی بیضاوی در کتاب منهاج و شارحان کلام او، بر آن‌اند که این مسئله از اعظم مسائل اصول دین است و مخالف آن را کافر و مبتدع شمرده‌اند (مقدس اردبیلی، بی تا، ب: ۸۰؛ همو، بی تا، الف: ۱۸).

نگاه اجمالی به دیدگاه مسلمانان در تبیین ضرورت وجود امام بعد از رسول خدا (ص)

نخستین مسئله در بین مسلمانان، بعد از رسول خدا (ص)، ضرورت امامت و رهبری در جامعه بوده است. در این زمینه نظراتی وجود دارد که عبارت‌اند از:

- خوارج می‌گفتند: اصولاً امامت ضروری و لازم نیست و جامعه نیاز به رهبر ندارد - نه رهبری که خدا نصب کند و نه رهبری که مردم انتخاب کنند؛ و شعارشان این بود: ان الحكم الا لله. و یا می‌گفتند: الحكم لله لا لك يا علي.
- گروهی بر آن‌اند که در دورانی که خطری جامعه اسلامی را تهدید نمی‌کند، نیازی به وجود رهبر نیست؛ ولی در هنگام طوفانی شدن اوضاع، وجود رهبر ضرورت دارد.
- اشاعره و اهل حدیث بر آن‌اند که رهبری در جامعه، همیشه ضرورت داشته و این وجوب، وجوب شرعی است؛ یعنی به حکم شارع، در هر عصری بر مردم واجب است که رهبری را انتخاب نموده و به فرامین او گردن نهند.
- گروهی از معتزله می‌گویند که وجود رهبر در همه جوامع و در همه اعصار، امری ضروری و حیاتی است و این ضرورت، عقلی است نه شرعی، و به حکم عقل بر خود مردم انتخاب رهبری واجب است.
- دانشمندان امامیه معتقدند بشر همیشه نیاز به امام و رهبر دارد و این ضرورت، عقلی است، و بر خداوند واجب است که شخصی را به عنوان امام و رهبر نصب کند و مسئله انتصابی است نه انتخابی (علامه حلی، ۱۳۸۸: ۴۰۳).

مقدس اردبیلی در حواشی شرح تجرید، کلام فخرالدین رازی را در اربعین، در این باره بازگو نموده و گفته است: «رازی در کتاب اربعین، وجوب امامت را به عقلی و نقلی تقسیم کرده و وجوب نقلی را به اصحاب خود، یعنی اهل سنت و اکثر معتزله و زیدیه نسبت داده است. آنگاه

و جوب عقلی را به آنچه بر خدا واجب است و آنچه بر مردم واجب است تقسیم کرده، ابوالحسین بصری از متأخرین معتزله و جاحظ، ابوالحسین خیاط و ابوالقاسم کعبی از متقدمین آنان انتخاب امام را وظیفه امام می‌دانند. آنگاه گفته است برخی از متکلمان قائل به نصب امامت از طرف خدا هستند» (مقدس اردبیلی، بی تا، ب: ۸۱).

دیدگاه امامیه در تبیین ضرورت وجود امام بعد از رسول خدا (ص)

در تبیین ضرورت وجود امام بعد از پیامبر اسلام (ص)، شیعیان هم به دلایل شرعی و هم به براهین عقلی تمسک جسته‌اند؛ اما با توجه به اینکه ادعای اصلی آنان، ضرورت عقلی امامت است، نه وجوب شرعی آن، باید دلایل شرعی لزوم امامت را حمل بر ارشاد و تأیید کرد و این بدان معنی است که عقل، بدون وساطت شرع، می‌تواند چنین ضرورتی را درک کند؛ هرچند که شارع نیز درک عقل را در این زمینه، تأیید و امضا کرده است. در آثار متکلمان و حکمای شیعه، دلایل عقلی متعددی بر ضرورت امامت وجود دارد که به برخی از آنان، مثل قاعده لطف و قاعده امکان اشرف، اشاره می‌شود:

۱. قاعده لطف

الف - معنای لطف: لطف در لغت به معنای مهربانی کردن، یاری کردن و ... است و در اصطلاح متکلمان معتزله و امامیه به چند صورت تعریف شده است: سعدالدین تفتازانی در تعریف لطف می‌گوید: لطف عبارت است از آنچه مکلف به سبب آن طاعت را انجام می‌دهد و معصیت را ترک می‌کند. اگر آن چیز انسان را به انجام واجب و ترک قبیح نزدیک گرداند، لطف مقرب و اگر فراهم آورنده و تحصیل‌کننده تکلیف باشد، لطف محصل است. همچنین قاضی عبدالجبار بن احمد معتزلی در تعریف لطف می‌گوید: لطف عبارت است از آنچه که انسان با وجود آن واجبی را اختیار و از قبیح اجتناب می‌کند، به گونه‌ای که اگر لطف نبود، اختیار واجب و اجتناب از قبیح صورت نمی‌گرفت، یا اینکه با وجود لطف، انجام واجب و اجتناب از قبیح نزدیک‌تر می‌شود. از متکلمان امامیه، شیخ مفید لطف را چنین تعریف می‌کند: لطف عبارت است از آنچه که مکلف با آن به فرمانبرداری نزدیک و از گناه دور شود و در قدرت مکلف بر انجام تکلیف، مؤثر نباشد و به حد اجبار نرسیده باشد.

علامه حلی هم می‌فرماید: لطف آن است که مکلف با آن به انجام دادن طاعت نزدیک و از گناه دور شود، و تأثیری در قدرت مکلف بر انجام دادن تکلیف ندارد. فاضل مقداد می‌گوید: لطف آن است که مکلف با آن به فرمانبرداری و ترک گناه نزدیک‌تر شود، و به حد اجبار نمی‌رسد و در قدرت مکلف بر انجام دادن تکلیف مؤثر نیست.

نتیجه تعریف‌های یادشده این است که لطف، در قدرت بر انجام تکالیف تأثیری ندارد و فقط انگیزه انجام تکالیف را در انسان زیاد می‌کند و اشتیاق به انجام تکلیف و ترک قبیح، با وجود آن زیاد می‌شود.

ب - استدلال به قاعده لطف: متکلمان شیعه امامت را از مصادیق قاعده لطف می‌دانند و براین اساس به وجوب عقلی تعیین امام از طرف خداوند قائل‌اند و می‌گویند: «و الامام لطف، فیجب نصبه علی الله تحصیلاً للغرض؛ امام لطف است، پس نصب او برای تحصیل غرض (از تکلیف) بر خداوند لازم است» (قوشجی، ۱۲۸۵: ۳۶۵). سپس مقدمات را به شرح ذیل اثبات و تبیین می‌کنند:

لطف، موهبتی است که در پرتو آن، اسباب اطاعت از دستورات مولی فراهم و زمینه‌های دوری از معصیت او مساعد می‌گردد و بی‌گمان، نصب امام، از این ویژگی برخوردار است؛ زیرا تردیدی نیست که اگر در میان مردم، حاکم و زمامدار مطاعی باشد که برای استقرار عدالت در جامعه بکوشد و با هر گونه ظلم، فساد و تجاوز مبارزه کند و مردم را به انجام وظایف الهی‌شان وادار کند و از ارتکاب معاصی باز دارد، زمینه برای روی آوردن مردمان به اطاعت الهی و پرهیز از گناهان و معاصی، آماده‌تر و مقدمات صلاح و رستگاری، فراهم‌تر می‌شود (سید مرتضی، ۱۴۱۱: ۴۱۰؛ حلی، ۱۴۱۵: ۴۳۹)؛ به‌ویژه اگر چنین حاکمی از ناحیه خداوند منصوب گردد، امور یادشده به گونه مطلوب‌تر و شایسته‌تری فراهم خواهد شد. بنابراین، نصب امام، لطف است، و لطف بر خداوند واجب است؛ زیرا ترک لطف، موجب اخلال در غرض است. غرض خداوند از آفرینش انسان‌ها، عبادت و اطاعت و نیز دوری‌گزیدن از معصیت است و چنانچه لطف انجام نگیرد، غرض یادشده به دست نخواهد آمد، و نقض غرض، از حکیم تعالی قبیح است (مظفر، ۱۴۲۲: ج ۲، ۴۱)؛ بنابراین، لطف بر خداوند واجب است.

مقدس اردبیلی در این رابطه می‌گوید: «شیعه امامیه را اعتقاد آن است که امامت لطفی است از حق تعالی در حق بندگان. چه، بر هیچ عاقلی پوشیده نیست که هرگاه بندگان را رئیس و حاکمی باشد از جانب حق تعالی و از جانب رسول خدا، که امر کند ایشان را به اطاعت و عبادت و باز دارد از معصیت و محافظت نماید دین خدا و شریعت رسول او

را، تا تغییر و تبدیل و زیاده و نقصان بدان راه نیابد، و داد مظلوم را از ظالم بگیرد و اهل ظلم را از تعدی و جور منع نماید و مشکلاتی که رو نماید حل کند، و قضایا و احکامی که واقع شود، به او رجوع نمایند، البته بی شک و شبهه آن فرد به طاعت و خداپرستی نزدیک تر و از معصیت و نافرمانی دورتر خواهد بود. پس نصب کردن و قراردادن چنین شخصی که مصلحت بندگان را برآورده نماید، به یقین که لطف باشد. چه، مراد از لطف در شرع همین است که نزدیک سازد بندگان را به طاعت و دور دارد از معصیت. و چون نصب امام لطف است و لطف واجب است، پس خدای تعالی را نصب امام واجب باشد» (مقدس اردبیلی، بی تا، الف: ۱۲-۱۳).

در حقیقت اگر بخواهیم عبارات بالا را به صورت یک قضیه بیان نماییم، باید بگوییم: **صغری:** وجود امام - با عنایت به ثمرات و وظایفی که دارد - موجب نزدیک تر شدن انسان ها به طاعت و دورگشتن آنان از معصیت می گردد؛ و در نتیجه نیل به سعادت ابدی انسان ها میسر می شود.

کبری: هر آنچه موجب نزدیک تر شدن انسان ها به طاعت و فرمانبرداری و دور شدن آنها از گناه و معصیت و رسیدن آنها به سعادت ابدی شود، مصداق لطف است.

نتیجه: وجود امام مصداق لطف است.

و پس از اینکه ثابت شد وجود امام لطف است، باید گفت که:

صغری: نصب امام لطف است.

کبری: لطف بر خداوند واجب است.

نتیجه: نصب امام بر خداوند واجب است.

ج - شبهات به قاعده لطف: استدلال به قاعده لطف، توسط اشاعره و معتزله، از جهات گوناگون، مورد مناقشه قرار گرفته است؛ با این تفاوت که اشاعره، قاعده یادشده را به خاطر مبتنی بودن آن بر حسن و قبح عقلی، از اساس نپذیرفته اند؛ چه اینکه آنان هر گونه حسن و قبح عقلی را در حوزه امور شرعی، انکار می کنند و آن دو را تابع احکام و دستورات الهی می دانند. اما معتزله ضمن قبول اصل قاعده لطف، صغرای آن را مورد انتقاد قرار داده اند و بدین ترتیب، هر دو گروه، اشکال هایی ذکر کرده اند که به مهم ترین آنها اشاره می شود:

اشکال اول: از آنجاکه شیعیان، وجود امام را حتی با قطع نظر از اظهار و اعمال امامت، لطف می دانند، اعتراض مخالفان را برانگیخته اند؛ زیرا جای این سؤال هست

که چگونه ممکن است بدون امام ظاهر و قاهر، زمینه اطاعت و عبادت و پرهیز از معصیت، فراهم شود؟

صاحب *مواقف*، بعد از رد اصل وجوب لطف، اشکال فوق را چنین طرح کرده است: «بر فرض که لطف بر خداوند، لازم باشد، لطف، تنها با امام ظاهر و قاهر، حاصل می‌شود، درحالی که شیعه، نصب چنین امامی را واجب نمی‌دانند. آنگاه خطاب به شیعیان می‌گوید: شما آنچه را می‌تواند لطف باشد واجب نمی‌دانید و آنچه واجب می‌دانید، صلاحیت لطف‌بودن را ندارد» (جرجانی، ۱۳۷۰: ج ۸، ۳۴۸). البته باید توجه داشت که تنها صاحب *مواقف*، طراح اشکال فوق نیست، بلکه اکثر علما و اندیشمندان اهل سنت، اعم از اشاعره و معتزله، ایراد مذکور را در آثارشان آورده‌اند، که از آن جمله‌اند: ابن تیمیّه (تفتازانی، ۱۳۷۰: ج ۵، ۲۴۱)، قاضی عبدالجبار (معتزلی، ۱۴۲۲: ۷۵۱)، امام فخر رازی (رازی، ۱۹۸۶: ۴۳۰) و سعدالدین تفتازانی (تفتازانی، ۱۳۷۰: ج ۵، ۲۴۱).

پاسخ: علامه حلی در جواب اشکال فوق می‌نویسد: لطف‌بودن امامت، منوط به تمام‌بودن امور سه‌گانه زیر است:

الف) خلق کردن امام و تجهیز وی به قدرت، علم و نص بر اسم و نصب آن.
ب) قبول امامت و تحمّل آن.

ج) نصرت امام و دفاع از حریم امامت و قبول اوامر و نواهی او.

امر اول، بر خداوند لازم است و انجام شده است. امر دوم، بر امام واجب است و انجام شده است. امر سوم، بر امت واجب است که متأسفانه زیر بار مسئولیت آن نرفته‌اند. بنابراین، عدم تمکن امام از اعمال امامت و تصرف در امور، نه به‌خاطر قصور خداوند یا امام، بلکه به‌خاطر تقصیر امت است (حلی، ۱۴۱۵: ۴۴۶؛ علامه حلی، ۱۳۸۸: ۴۸-۴۹).

به بیان علامه حلی در جواب اشکال مستشکلین، باید اضافه نمود که :

اولاً: مسئله غیبت از ویژگی‌های امام دوازدهم (عج) است؛ بنابراین شیعه غیبت را درمورد همه امامان جایز نمی‌داند.

ثانیاً: پس از اثبات وجوب وجود امام در هر عصر و زمانی - به استناد دلایل عقلی و نقلی - غیبت امام را نمی‌توان دلیل بر عدم وجود او دانست؛ بلکه باید درباره فواید وجود او بحث کرد؛ و بر فرض اینکه ما نتوانیم فواید وجود او را بیان کنیم، دلیل بر این نیست که واقعاً بر وجود امام هیچ فایده‌ای مترتب نیست.

ثالثاً: می‌توان گفت بقای دین و دنیا از فواید وجود امام غایب است، چنان‌که در میان صوفیه مشهور است که انتظام حیات، وابسته به وجود قطب در هر زمانی است، اگرچه مخفی باشد.

رابعاً: اصل وجود امام، مصداق لطف است، و تصرف او در امور، لطف دیگری است، و نفی بعضی، مستلزم نفی کل نیست.

خامساً: محروماندن مردم از فواید وجود امام، مربوط به خدا یا امام نیست، بلکه مربوط به خود مردم است؛ یعنی عدم آمادگی برای اجرای دستورات امام و حتی درصدد کشتن وی بر آمدن، دلیل محرومیت از امام است.

حاصل آنکه با استناد به دلایل عقلی و نقلی، می‌دانیم که امام وجود دارد و مخفی است، و خفای او مربوط به مکلفین است. بنابراین، غیبت و خفای امام مقتضای مصلحت است. و این امر هیچ محذور عقلی ندارد.

شگفت از شارح (فاضل قوشجی) است که پس از تقریر کلام مصنف که گفته است: «وجود امام لطف است، و تصرف او لطف دیگری است و عدم این لطف از سوی مکلفین می‌باشد» (وجوده لطف، و تصرفه لطف آخر، و عدمه متا)، و نیز نقل کلام امام علی (ع) که: زمین هرگز از حجت خدا خالی نخواهد بود، و این حجت گاهی ظاهر است و گاهی پنهان؛ لا یخلوا الارض عن قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهورا و اما خائفا مغمورا (نهج البلاغه، حکمت‌ها، ش ۱۴۹)، گفته است: «ما قبول نداریم که وجود امام بدون تصرف مصداق لطف باشد» (قوشجی، ۱۲۸۵: ۳۶۶)؛ درحالی‌که از کلام او به دست می‌آید که سخن امام علی (ع) را حجت می‌دانند. وانگهی، چگونه وی میان وجود امامی که هر لحظه انتظار می‌رود ظهور کند، و عدم آن، فرق نگذاشته است؟ با آنکه فرق میان آن دو روشن است. هرگاه مردم شهری بدانند که حاکم و رهبری دارند که به خاطر خوف از فردی در جایی پنهان است، و پس از بر طرف شدن خوف، ظاهر خواهد شد و احکام ویژه‌ای را در مورد آنان اجرا خواهد کرد، بدون شک از او حساب می‌برند و نسبت به آن احکام اعتنا خواهند کرد؛ بر خلاف آنکه به وجود چنین رهبری علم نداشته باشند، بلکه فقط در انتظار وجود او در آینده باشند (مقدس اردبیلی، بی تا، ب: ۸۲-۸۷).

اشکال دوم: فعلی مصداق لطف است که از هر جهت مشتمل بر مصلحت بوده و هیچ‌گونه مفسده‌ای در آن راه نداشته باشد و احتمال آن نیز داده نشود. صرف اینکه وجود امام دارای مصلحت است، برای لطف دانستن آن کافی نیست؛ زیرا چه‌بسا مفاسدی نیز بر آن مترتب گردد؛ هرچند ما آنها را نمی‌دانیم، ولی احتمال می‌دهیم.

پاسخ: غایت و هدف از وجود امام، هدایت خلق و حفظ شریعت و اجرای آن است. بدیهی است که از دیدگاه جهان‌بینی دینی، هیچ غایت و مصلحتی برتر از این متصور نیست. بنابراین هرگونه مفسده‌ای که احتمال داده شود، نسبت به مصلحت یاد شده، ناچیز بوده و به حکم قاعده «تقدیم اهم و ارجح»، وجود امام امری لازم و ضروری است. همان‌گونه که محقق طوسی گفته است: «و المفاسد معلومه الانتفاء»؛ یعنی در مورد نصب امام، هیچ‌گونه مفسده‌ای راه ندارد. مصالح و مفاسد مربوط به امامت برای ما روشن است؛ از این‌روی، چون ظهور امام دوازدهم مصلحت‌آمیز نیست، قول به غیبت را لازم می‌دانیم» (مقدس اردبیلی، بی تا، ب: ۸۸-۸۹).

اشکال سوم: لطف بودن امامت، مشتمل بر تسلسل، و تسلسل، محال است. توضیح اینکه اگر امامت لطف باشد، از دو حال بیرون نیست: یا برای همه لطف است، و یا برای بعضی. فرض دوم، باطل است؛ زیرا براساس آن می‌توان گفت که بعضی از زمان‌ها خالی از امام باشد؛ چون اگر امامت برای بعضی لطف باشد، قهراً آن بعض، غیرمعصوم خواهند بود. و اگر فرض کنیم که در یک برهه زمانی، همه مردم معصوم باشند، دیگر امامت برای آنها نه لطف خواهد داشت و نه ضرورت. پس احتمال اینکه بعضی از زمان‌ها خالی از امام باشد، وجود دارد، و این، برخلاف رأی شماست که می‌گویید: هیچ زمانی خالی از امام نیست. فرض اول نیز نمی‌تواند صحیح باشد، چون مشتمل بر تسلسل است: امام نیز یکی از مکلفان است، پس باید امام داشته باشد و همین‌طور نقل کلام می‌شود در امام امام، و هلم جرا که تسلسل است و باطل (حمصی رازی، ۱۴۱۲: ج ۲، ۲۴۲؛ سید مرتضی، ۱۴۱۱: ۴۱۴).

پاسخ: علت احتیاج به امام، احتمال خطا در مکلفان است؛ پس اگر امام، مصون از خطا باشد - چنان‌که ما بر آنیم - نیاز به امام دیگر نخواهد داشت تا تسلسل لازم آید. از اینجا معلوم می‌شود که جواز خالی‌بودن پاره‌ای از زمان‌ها از امام، با رأی ما منافات ندارد؛ زیرا ما معتقدیم که اگر مردم یک زمان، همه معصوم باشند، دیگر نیازی به امام نخواهند داشت (حمصی رازی، ۱۴۱۲: ج ۲، ۲۴۲؛ سید مرتضی، ۱۴۱۱: ۴۱۴).

اشکال چهارم: برخی از ژرفاندیشان امامیه نیز استدلال به قاعده مزبور را ناکافی دانسته‌اند و گفته‌اند: استدلال به قاعده لطف، خالی از ضعف نیست؛ زیرا عقول آدمیان از ادراک غوامض الطاف الهی در حق بندگان، قاصر است (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ج ۲، ۴۷۵).

پاسخ: پاسخ این اشکال نیز روشن است؛ زیرا لطفی که در میان متکلمان مصطلح است، به معنای مقرب و معتمد بودن است و بی‌گمان، لطف به این معنی، هیچ‌گونه سختی‌ای از لحاظ ادراک ندارد.

گاهی در کنار قاعده لطف، از قاعده دیگری با عنوان «وجوب اصلح» نام برده می‌شود که خلاصه آن چنین است: نصب امام، اصلح به حال عباد است و هر اصلحی بر خداوند واجب است (علامه مجلسی، بی تا: ۲۸)، پس نصب امام بر خداوند واجب است. گفتنی است که قاعده اصلح و لطف، وحدت ملاک دارند؛ زیرا وجوب هر دو، مستند به حکمت و عنایت الهی است. به همین دلیل، این قاعده نیز مورد قبول اشاعره و معتزله قرار نگرفته است.

۲. قاعده امکان اشرف

یکی از ادله عقلی که معمولاً دانشمندان و فلاسفه شیعه در اثبات امامت از آن بهره می‌گیرند، «قاعده امکان اشرف» است. از ویژگی‌های مهم این برهان، این است که همراه با اثبات اصل وجود امام، استمرار وجود مبارک او را در گستره عالم بشریت تا آخرین فرد انسانی نیز ثابت می‌کند. امکان اشرف، با نگاه به کل هستی، ساختمان آن را به گونه‌ای می‌یابد که جایگاه وجود امام، ذاتاً، پیش از سایر انسان‌هاست. این قاعده اولین بار توسط ارسطو (شیرازی، ۱۹۸۱: ج ۷، ۲۴۴) مطرح شده است؛ و سپس ملاصدرا اولین حکیمی است که آن را در خدمت یکی از مهم‌ترین مباحث کلامی (اثبات ضرورت امامت) قرار داده و لزوم وجود امام در هر زمان را از آن نتیجه گرفته است (خردنامه صدر، ش ۲: ۳۸). وی در کتاب شرح اصول کافی (شیرازی، ۱۳۶۶: ج ۲، ۴۷۶) برای اثبات ضرورت امامت، به این قاعده نیز تمسک می‌کند.

الف تبیین قاعده امکان اشرف: قاعده امکان اشرف به بیان ساده عبارت است از اینکه در تمام مراحل وجود، لازم است ممکن اشرف (برتر و شریف‌تر) بر ممکن اخس (پست‌تر و پایین‌تر) مقدم باشد (شیرازی، ۱۹۸۱: ج ۷، ۲۴۴؛ شهروزی، ۱۳۸۰: ۳۸۵)؛ به عبارت دیگر، در جهان هستی، در هر جا و هر موقعیت که ممکن اخس و پست‌تری موجود شده باشد، به یقین قبل از آن، ممکن اشرف و برتری موجود بوده است. مثلاً چنانچه عقل و نفس را در نظر بگیریم، عقل، اشرف از نفس و برتر از آن است. حال اگر وجود نفس، مسلم باشد و به طریقی به آن دست یافته باشیم، به موجب برهان فوق، به وجود عقل که امر ممکن و اشرف از نفس است، در رتبه‌ای مقدم، علم خواهیم داشت (شیرازی، ۱۹۸۱: ج ۷، ۲۴۴؛ شهروزی، ۱۳۸۰: ۳۸۵). بنابراین، مفاد قاعده امکان اشرف آن است که بین موجودات ممکن نظام هستی، در میزان کمال و فضیلت، تفاوت و مراتب وجود دارد؛ یعنی موجودات آفریده شده به‌رغم اینکه در اصل مخلوق بودن مساوی هستند، در میزان بهره‌مندی از

هستی و کمال و فضیلت تفاوت دارند. برخی دارای کمال و شرافت بیشتر و برخی دیگر کمتر هستند.

هر موجود اخس و پایین مرتبه‌ای در خلقتش نیازمند این است که موجود اشرفی قبل از آن خلق شده باشد، تا این موجود اشرف، علت به وجود آمدن آن موجود اخس باشد؛ و از نگاه دیگر، هر موجود اشرفی که یافت شود، باید موجود اخسی که معلول آن است نیز یافت شود. بنا بر این قاعده، بین خداوند که مجرد محض و اشرف بلامنازع است و بین انسان‌های عادی، باید مخلوقات و وجودهایی باشد که نقش واسطه را دارد؛ چه در خلقت و چه در شریعت.

ب - استدلال به قاعده امکان اشرف: مفاد قاعده امکان اشرف، قضیه‌ای فطری است و چندان نیازی به اقامه استدلال و برهان ندارد؛ یعنی فطرت آدمی در صورت درک صحیح از آن، گواهی به صحت آن می‌دهد. از این رو می‌توان این قاعده را مانند یک امر بدیهی به شمار آورد. با این حال، فلاسفه در اثبات این قاعده براهینی را ابداع و تقریر کرده‌اند که می‌توان آنها را به ترتیب ذیل، سامان داد:

برهان اول:

صغری: نوع نبی و امام، نوع عالی و اشرف از سایر انواع انسانی است.

کبری: هر نوعی که چنین باشد، از نظر رتبه وجودی، مقدم بر سایر انواع خواهد بود.

نتیجه: پس نوع نبی و امام، مقدم بر سایر انواع انسانی در رتبه وجودی است.

چنان‌که ملاحظه شد، برهان مذکور دارای دو مقدمه است و طبیعی است که مقدمات یک برهان باید قبلاً به اثبات رسیده باشد؛ لذا در مقام تبیین مقدمات، باید گفت که مقدمه دوم (کبری)، همان قاعده امکان اشرف است که در جای خود به اثبات رسیده است. پس آنچه هم‌اکنون نیازمند اثبات است، مقدمه اول (صغری) است: که آیا نوع نبی و امام، نوع عالی و شریف است یا نه؟ زیرا ممکن است گفته شود که امام و امت، هر دو از یک نوع‌اند و افراد یک نوع، مماثل‌اند و فرد، هیچ‌گونه تقدم بالذات بر فرد دیگر ندارد.

در پاسخ می‌توان گفت که مشابهت و مماثلت میان افراد انسان، در ماده بدنی و جسمانی است، و مربوط است به قبل از آنکه نفوس هیولایی، با حصول ملکات و اخلاق فاضله یا رذیله، از قوه به فعل برسد. ولی از نظر منشأ روحانی، انسان‌ها تحت انواع

مختلف قرار دارند، و آیه شریفه **قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ** (کهف: ۱۱۰) ناظر به نشأه اولی است نه دوم.

بنابراین، نوع نبی و امام، اشرف از سایر انواع انسانی است و نسبت نبی و امام (حجت) به سایر افراد بشر، در رتبه وجود، مانند نسبت انسان به سایر حیوانات و نسبت حیوان به نبات و نسبت نبات به جمادات است. پس تقدم و تأخر میان نوع شریف و نوع خسیس، مسلم است و این است معنای آیه شریفه **خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً** (بقره: ۲۹)؛ چراکه انسان، اشرف موجودات زمینی است و اگر انسان از زمین مرتفع گردد، حیوان نیز مرتفع خواهد شد. همچنین اگر حجه الله در زمین نباشد، همه آدمیان نخواهند بود. و این است معنای «لولا الحجة، لساخت الأرض بأهلها». پس در هر زمانی حجه الله وجود خواهد داشت (شیرازی، ۱۳۶۶: ج ۲، ۵۰۳-۵۰۴).

برهان دوم:

اگر فرض کنیم ممکن اشرف در مرتبه‌ای مقدم بر موجود پست‌تر به وجود نیاید، در این صورت سه حالت زیر قابل فرض است:

موجود اشرف همراه و توأم با موجود اخس از حق تعالی صادر شده و وجود یافته است.

موجود اشرف پس از موجود اخس صادر شده است.

موجود اشرف با اینکه ممکن است، اصلاً صادر نشده است؛ نه توأم با صدور ممکن اخس، و نه قبل و نه بعد از آن.

اما این فرض که موجود اشرف، همراه و توأم با موجود اخس از حق تعالی صادر شده و وجود یافته، باطل است؛ چراکه در این صورت، صدور واحد از کثیر لازم می‌آید که امری محال است.

فرض دوم نیز محال است؛ چراکه اگر موجود اشرف پس از موجود اخس صادر شده باشد، اشرف بودن معلول از علت خویش لازم می‌آید، و چنین چیزی نیز محال است.

و در فرض سوم، موجود اشرف با اینکه ممکن است، اصلاً صادر نشده است. می‌دانیم که خداوند تبارک و تعالی، فیاض مطلق و جواد است، و کرم و فضل او بر موجودات، همیشگی است و دست بخشش او باز است؛ بنابراین، خودداری از افاضه وجود اشرف، بر خداوند محال است، مگر اینکه فرض کنیم که وجودی اعلی و برتر از واجب‌الوجود، مانع از صدور معلول اشرف شده است؛ که بطلان این فرض نیز واضح است.

بنابراین، تنها فرض صحیح همان است که ممکن اشرف در مرتبه‌ای مقدم بر ممکن اخس به وجود می‌آید (شیرازی، ۱۹۸۱: ج ۷، ۲۴۴؛ شهروزی، ۱۳۸۰: ۳۸۵).

نتیجه

از دو استدلال بالا می‌توان نتیجه گرفت که ممکن اشرف و بالاتری وجود دارد که امام، ممکن اشرف و سایر انسان‌ها نسبت به آن ممکن اخس‌اند؛ پس تنها با وجود یک انسان بر روی زمین می‌توان پی به وجود امام برد. امام صادق (ع) می‌فرماید: «لو كان الناس رجلين لكان أحدهما الإمام؛ اگر در زمین، فقط دو نفر باقی بمانند، یکی از آن دو حجت است» (شیخ الصدوق، ۱۹۶۶: ج ۱، ۱۹۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۳، ۱۱۴).

ملاصدرا در شرح این روایت می‌گوید: «غایت و غرض از وجود امام، تنها پیشوایی و امامت نیست، تا اگر امامی فرض شود که هیچ انسانی به او رجوع نکند، غرض از وجود امام فوت شود و یا اگر ظاهر نباشد، غرض از وجود او فوت شود، بلکه خود وجود امام موضوعیت دارد».

پس از اینکه ثابت کردیم امام (ع) نسبت به سایرین ممکن اشرف است، طبق قاعده امکان اشرف می‌توان نتیجه گرفت که وجود امام (ع) بر سایرین مقدم است. به بیان منطقی:

الف) در تمام مراحل وجود لازم است که ممکن اشرف بر ممکن اخس مقدم باشد.
ب) امام (ع) ممکن اشرف است.

نتیجه: پس وجود شریف امام (ع) مقدم بر وجود سایر ممکنات است، و لذا وجود انسان‌ها و سایر مخلوقات مثبت وجود مبارک امام (ع) است.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

ابن فارس. (۱۴۰۴ ق). معجم مقاییس اللغة. مكتبة الاعلام الاسلامی.

ابن منظور. (۱۴۰۵ ق). لسان العرب. قم: نشر أدب الحوزة.

اصفهانى، راغب. (۱۳۶۲). المفردات فى غريب القرآن. چاپ دوم. قم: مرتضویه.

البحرانی، میثم بن علی. (۱۴۰۶ ق). قواعد المرام. تحقیق السيد احمد الحسينی. قم: کتابخانه آیه‌الله مرعشی.

- تفتازانی، سعدالدین. (۱۳۷۰). *شرح مقاصد*. قم: انتشارات رضی.
- جرجانی، میر سید شریف. (۱۳۷۰). *شرح المواقف الایجی*. قم: انتشارات رضی.
- _____ . (۱۴۱۲ ق). *التعريفات*. تهران: ناصر خسرو.
- حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۵ ق). *مناهج الیقین فی اصول الدین*. چاپ اول. تهران: دارالاسوه.
- حمصی رازی، سدیدالدین. (۱۴۱۲ ق). *المنقذ من التقلید*. چاپ اول. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- خردنامه صدر، شماره ۲.
- رازی، فخر. (۱۹۸۶ م). *الاربعین فی اصول الدین*. چاپ اول. قاهره: مکتبه کلیات الازهریه.
- سبحانی، جعفر. (۱۴۱۲ ق). *الالهیات علی هدی الكتاب و السنه و العقل*. چاپ سوم. قم: مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه.
- سید مرتضی. (۱۴۱۱ ق). *الذخیره فی علم الکلام*. تحقیق سید احمد حسینی. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- شهرزی، شمس الدین محمد. (۱۳۸۰). *شرح حکمه الاشراق*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شیخ الصدوق. (۱۹۶۶ م). *علل الشرائع*. تحقیق سید محمدصادق بحر العلوم. نجف اشرف: مکتبه الحیدریه.
- شیرازی، صدرالدین محمد. (۱۹۸۱ م). *اسفار*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- _____ . (۱۳۶۶). *شرح اصول الکافی*. به کوشش خواجوی. مؤسسه انتشارات و تحقیقات فرهنگی.
- صدری افشار، غلامحسین. (۱۳۸۸). *فرهنگ فارسی*. تهران: فرهنگ معاصر.
- طوسی، خواجه نصیرالدین. (۱۹۸۹ م). *قواعد العقائد*. بیروت: دارالاضواء.
- علامه حلی. (بی تا). *شرح کشف المراد*. تحقیق حسنزاده آملی. قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه.
- _____ . (۱۳۸۸ ق). *الفین*. طبع دوم. نجف اشرف: مکتبه الحیدریه.
- علامه مجلسی. (بی تا). *حق الیقین*. قم: انتشارات اسلامیة.
- قوشچی، علی بن محمد. (۱۲۸۵ ق). *شرح تجرید العقائد*. رضی، بیدار، عزیری.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ ق). *بحار الأنوار*. چاپ دوم. بیروت: مؤسسه وفا.
- مظفر، محمدحسن. (۱۴۲۲ ق). *دلائل الصدق*. چاپ اول. قم: مؤسسه آل البيت (ع).
- معتزلی، قاضی عبدالجبار. (۱۴۲۲ ق). *شرح الاصول الخمسه*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

مقدس اردبیلی، احمد بن محمد. (۱۴۱۹ ق). *الحاشیه علی الھیات الشرح جدید للتجربید*. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مرکز نشر.
مقدس اردبیلی. (بی تا، الف). *حدیقه الشیعه*. قم: انتشارات اسلامیہ.
_____. (بی تا، ب). *حواشی شرح تجربید*. نسخه خطی کتابخانه آیت الله مرعشی.